

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که اگر کسی خانه‌ای دارد و این خانه را بفروشد «لا بقصد التبدیل بل بقصد الادخار»، می‌خواهد پولش را ذخیره کند و تا آخر عمرش بنا ندارد پول را صرف در خانه یا ضروریات دیگر زندگی کند، در اینجا دو فرض هست: (1) نداشتن خانه برای او حرجی است، (2) نداشتن خانه هم برای او حرجی نیست.

فرض اول: در جایی که نداشتن خانه برای این شخص حرجی باشد، این شخص می‌خواهد یک زندگی حرجی داشته باشد و می‌گوید من زندگی حرجی می‌خواهم داشته باشم، در اینجا بزرگانی مثل مرحوم خوئی می‌گویند: «لا حرج» جریان پیدا نمی‌کند، برخلاف مرحوم والد ما که می‌گویند: در اینجا نیز «لا حرج» جریان دارد. در ادامه اشکال مرحوم والد بر مرحوم خوئی را ذکر کرده و نپذیرفتیم و گفتیم حق با مرحوم خوئی است که «لا حرج» در اینجا جریان پیدا نمی‌کند؛ زیرا «لا حرج» در جایی است که حرج ناشی از حکم شارع باشد، اما جایی که ناشی از حکم شارع نیست، بلکه بنای خود این شخص آن است که زندگی حرجی داشته باشد، در اینجا «لا حرج» جریان ندارد.

فرض دوم: در جایی است که اگر خانه را فروخته، می‌خواهد پولش را ذخیره کند، برای او حرجی نیست، در اینجا دلیل «لا حرج» برای او معنا ندارد؛ زیرا فرض کردیم حرج نیست.

فقط دلیل ششم باقی می‌ماند و آن مسئله صدق عرفی استطاعت است. ادعای ما این است که در این فرض که شخصی «باع لا بقصد التبدیل بل بقصد الادخار و لم یکن عدم الدار حرجیاً»؛ نداشتن خانه نیز برای او حرجی نیست (یعنی فرض دوم)، عرف این را ملحق می‌کند به جایی که شخص خانه دارد اما نیازی به خانه ندارد؛ یعنی همان‌گونه که عرف در جایی که کسی خانه را دارد ولی احتیاج ندارد باید بفروشد و پولش را برای حج صرف کند، در اینجا نیز عرف این را ملحق به آن می‌کند. عرف می‌گوید: تو فروختی و پولش را هم نمی‌خواهی خانه تهیه کنی، خانه نداشتن هم حرجی نیست پس اینجا ملحق است به جایی که کسی که احتیاج به خانه ندارد و باید این پول را در حج صرف کند و استثنای در چنین موردی عرف ندارد.

نکته شایان ذکر آن است که حاکم بودن «لا حرج» بر ادله اولیه به این معناست که می‌گوید اگر این وجوب یا مقدمات این واجب حرجی شد «لا حرج» حاکم بوده و این معنای حکومت «لا حرج» است و گرنه در جایی که خود وجوب یا مقدماتش موجب حرج نباشد، بلکه علت حرج چیز دیگری است، «لا حرج» جریان پیدا نمی‌کند.

امام خمینی (قدّس سرّه) در این مسئله فرمود: فرقی بین این صور اربعه نمی‌کند؛ یعنی در جایی که نقد داشته باشد ابتداءً، یا خانه‌اش را بفروشد «بقصد التبدیل» یا «لا بقصد التبدیل» هیچ فرقی نمی‌کند و تمامش عنوان مورد استثنا را دارد، اما به نظر ما در جایی که «لا بقصد التبدیل» است، بر فرمایش امام (قدّس سرّه) حاشیه داریم و می‌گوییم: «اذا باع لا بقصد التبدیل و لم یکن حرجیاً» ظاهر آن است که در اینجا صدق استطاعت می‌کند و باید حج را انجام بدهد.

فرع دیگری که امام خمینی (قدّس سرّه) در همین مسئله مطرح می‌کند آن است که: «بل لو صرفها فی الحج»؛ اگر در اینجا خانه‌اش را فروخته، پول هم دارد و به ضرورت دیگری تبدیل نکند، اگر این پول را صرف در حج کرد، «و فی کفایة حجّه عن حجة الاسلام اشکال بل منع».

طبق قول ما در فرضی که «لا بقصد التبدیل» باشد باید پول را در حج صرف کند، حجّش هم مجزی از حجة الاسلام است و حتی طبق فرضی که مرحوم خوئی فرمودند اگر بفروشد «لا بقصد التبدیل» و زندگی هم برای او حرجی باشد، باز باید پولش را در حج صرف کند. بنابراین طبق این دو فرض این حج عنوان حجة الاسلام را دارد، اما طبق مبنای مرحوم والد ما (که ایشان نیز همین فرمایش امام (قدّس سرّه) را اختیار کردند) و مرحوم شاهرودی (که ایشان نیز می‌گویند: فرقی نمی‌کند در جایی که بفروشد «بقصد التبدیل» یا بفروشد «لا بقصد التبدیل»)، اگر کسی این پول را صرف در حج کرد این پول به عنوان استطاعت نیست.

چرا که یک فرض مسئله این است که می‌گوییم الآن شخصی خانه‌اش را فروخته و پولش را دارد و قصد تبدیل ندارد، نمی‌دانیم این پول موضوع استطاعت را درست می‌کند یا نه؟ اگر این از موارد استثنا باشد موضوع استطاعت را درست نمی‌کند، اگر از موارد استثنا نباشد موضوع استطاعت را درست می‌کند، در صورت شک باید بگوییم «فی صورة الشکّ فی حجّه اشکالاً، بل منع»؛ زیرا شکی نداریم که این پول جزء موارد استثناست، بلکه به حسب ظاهر یقین داریم این پول جزء موارد استثناست لذا حج آن مجزی از حجة الاسلام نیست.

مرحوم امام در ادامه فرع دیگری را مطرح کرده و می‌فرماید: «و لو کان عنده ما یکفیه للحج و نازعته نفسه للنکاح»؛ اگر شخص پولی دارد که یا باید با این پول به حج برود یا با آن نکاح انجام دهد، امام می‌فرماید: «جاز صرفه فیه»؛ می‌تواند این پول را در نکاح صرف کند منتهی «بشرط کونه ضروریاً بالنسبة إلیه»؛ باید این نکاح برای او ضرورت داشته باشد؛ یعنی از نکاح مستحب، به نکاح واجب تبدیل شده باشد.

این ضروری هم این‌گونه باید باشد: (1) «إما لکون ترکه مشقّة علیّه»؛ یا ترک نکاح برای او حرجی است، (2) «أو موجِباً للضرر»؛ یا از جهت بدنی به او ضرر وارد می‌شود، (3) «أو موجِباً للخوف فی وقوع الحرام»؛ اگر نکاح نکند خدایی نکرده به زنا می‌افتد، (4) «أو کان ترکه نقصاً و مهانّة علیّه»^[1]؛ یا شأنش این است که الآن ازدواج کند و اگر نکند این نقص برای او است. بنابراین مرحوم امام در این چهار می‌فرماید: نکاح برای این شخص ضروری بوده و نکاح واجب می‌شود و در اینجا باید پول را در این نکاح واجب صرف کند.

مرحوم سید می‌گوید: «إذا کان عنده مقدار ما یکفیه للحج و نازعته نفسه إلی النکاح صرّح جماعةً بوجوب الحج و تقدیمه علی التزویج»؛ جماعتی از فقها گفتند حج مقدم است، «بل قال بعضهم و إن شقّ علیّه ترک التزویج»؛ بلکه بعضی گفته‌اند هر چند

ترک تزویج برای او مشقت داشته باشد و او را به حرج بیندازد. بعد خود سید(قدس سره) می‌گوید: «و الاقوی وفاقاً لجماعة اخرى عدم وجوبه»؛ اقوی این است که حج واجب نیست، «مع كون ترك التزويج حرجاً عليه»؛ اگر ترک تزویج حرج باشد، «أو موجباً لحدوث مرضي»؛ یا ترک تزویج موجب حدوث مرض بشود، «أو للوقوع في الزنى ونحوه»^[2]؛ یا موجب زنا یا نحوه آن باشد.

بنابراین در این مسئله دو قول وجود دارد که جماعتی از فقها گفتند حج مقدم است «و إن كان ترك التزويج حرجياً». بعضی در صدد آن برآمدند که بگویند در عبارت: «و إن شقَّ عليه ترك التزويج»، مراد از مشقت، آن مشقتی که «لا تتحمل عادتاً» نیست؛ یعنی نه مشقتی که به حرج برسد، بنابراین مشقت فی الجمله را گفته‌اند.

مرحوم محقق در شرایع می‌فرماید: «لو كان معه قدر ما يحجُّ به فنازعه نفسه إلى النكاح لم يجب صرفه فيه و إن شقَّ تركه و كان عليه الحج»^[3]، صاحب جواهر(قدس سره) هنگام نقل این دیدگاه (که در مسئله نکاح و حج، حج مقدم است) می‌فرماید: شیخ طوسی(قدس سره) در مبسوط و خلاف، علامه در قواعد و تحریر گفته‌اند حج مقدم است، «لصدق الاستطاعة المقتضية لوجوب الحج الذي لا يعارضه النكاح المستحب»^[4]؛ حج واجب است و نکاح مستحب است و نکاح مستحب با حج واجب تعارض (یا به تعبیر صحیح، تزام) نمی‌کند.

در اینجا مراد، تعارض اصطلاحی نیست، گاه در متن یک کتاب فقهی می‌گوید: «لا يعارض» یعنی «لا يترامح»، آنهایی که می‌خواهند بگویند حج بر نکاح مقدم است، می‌گویند حج واجب است و نکاح مستحب و مستحب نمی‌تواند با واجب مزاحمت کند، مستحب قدرت تزام با واجب را ندارد.

جمع‌بندی و بیان دیدگاه برگزیده

بنابراین یک فرض این است که نکاح است و هیچ ضرورتی ندارد و اگر ترک کند به حرج و حرام هم نمی‌افتد، ترک نکاح موجب ضرر بر بدنش هم نیست، در اینجا همه فقها مانند محقق حلی، سید یزدی و امام خمینی(قدس سره) قائل‌اند به این که پول را باید صرف در حج کند. ما باشیم و آن پنج دلیل حق با این فقهاست، اما اگر دلیل ششم را در نظر بگیریم، عرف می‌گوید یک مواردی استثناست، مثلاً اگر پول داری اول صرف خانه و اثاث خانه و مرکب کن، اگر به عرف مراجعه کنیم می‌گوئیم یک کسی وقت ازدواجش است و پولی هم دارد که با این پول می‌تواند ازدواج کند، آیا عرف این را استثنا نمی‌کند؟!

به نظر می‌رسد عرف ازدواج کردن را حتی بالاتر از تهیه منزل بداند. ازدواج یکی از امور مهم برای انسان است و عرف می‌گوید این استثناست همان طور که خانه استثناست، لیکن باید این سخن را (که مستحب نمی‌تواند با واجب مزاحمت کند) بررسی کرد، یک وقت این واجب موضوعش محقق است و یک وقتی هست که هنوز محقق نیست، ما اگر این پول را صرف این مستحب کردیم موضوعی برای واجب باقی نمی‌ماند. به بیان دیگر، آن واجب «واجب مع الاستثناء»، ما داریم پول را صرف در موارد استثنای می‌کنیم. حال اگر کسی خانه‌ای را با پولی تهیه می‌کند به این معناست که شراء دار بر او واجب است؛ خیر، اما عرف استثنا می‌کند.

به بیان دیگر وقتی ادله را مطرح کردیم گفته شد که آثار زیادی در این فروع است، ما می‌گوئیم ملاک عرف است، عرف می‌گوید این «من استطاع إليه سبيلاً» که شارع فرموده، یک چیزی زائد بر مواردی است که خود عرف استثنا می‌کند، خانه را استثنا می‌کند، ماشین را استثنا می‌کند، ازدواج هم استثنا می‌کند، عرف به نظر ما ازدواج را استثنا می‌کند.

مرحوم سید موارد استثنای را دایره مدار وجود حرج و عدم وجود حرج می‌داند، لیکن ما با این سخن مخالفیم و می‌گوییم ضابطه

موارد استثناء عرف است؛ خواه حرج باشد یا نباشد، کاری به حرج نداریم. اگر مسئله حرج را مطرح کنیم فرع بعدی پیش می‌آید. فرع دیگر آن است که اگر یک ازدواجی ضرورت پیدا کرد، در اینجا امام(قدس سره) می‌گوید: «بأی نحو من الضرورة»؛ ترکش برای او مشقت و حرج داشته باشد، ضرر بدنی داشته باشد، ضرر شأنی داشته باشد، وقوع در حرام است. عده‌ای از فقها مثل امام(قدس سره) و مرحوم سید همه را یک کاسه کردند، ولی برخی از فقها (مثل محقق خویی(قدس سره) و مرحوم والد ما) می‌گویند: مجرد وقوع در زنا مانع از استطاعت در حج نمی‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] □ «لو لم یکن عنده من أعیان ما یحتاج إلیه فی ضروریات معاشه و تکسبه و کان عنده من النقود و نحوها ما یمکن شراؤها یجوز صرفها فی ذلك، من غیر فرق بین کون النقد عنده ابتداءً أو بالبیع بقصد التبدیل أو لا بقصده، بل لو صرفها فی الحج ففي کفاية حجه عن حجة الإسلام إشکال بل منع، و لو کان عنده ما یکفیه للحج و نازعته نفسه للنکاح جاز صرفه فیہ بشرط کونه ضروريا بالنسبة إلیه إما لکون ترکه مشقة علیه أو موجبا لضرر أو موجبا للخوف فی وقوع الحرام، أو کان ترکه نقصا و مهانة علیه، و لو كانت عنده زوجة و لا یحتاج إلیها و أمکنه طلاقها و صرف نفقتها فی الحج لا یجب و لا یستطیع.» تحریر الوسيلة؛ ج 1، ص: 374، مسئله 17.

[2] □ «إذا کان عنده مقدار ما یکفیه للحج و نازعته نفسه إلی النکاح صرح جماعة بوجوب الحج و تقدیمه علی التزویج بل قال بعضهم و إن شق علیه ترک التزویج و الأقوی وفاقا لجماعة أخرى عدم وجوبه مع کون ترک التزویج حرجا علیه أو موجبا لحدوث مرض أو للوقوع فی الزنی و نحوه نعم لو كانت عنده زوجة واجبة النفقة و لم یکن له حاجة فیها لا یجب أن یطلقها و صرف مقدار نفقتها فی تتمیم مصرف الحج لعدم صدق الاستطاعة عرفا.» العروة الوثقی (للسید الیزدی)؛ ج 2، ص: 434، مسئله 14.

[3] □ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج 1، ص: 201.

[4] □ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 17، ص: 260.